



مقدمه

بناهای آباد گردد خراب
 ز باران و از تابش آفتاب
 پی افکندم از نظم کاخی بلند
 که از باد و باران نیاید گزند

شاهنامه بزرگ‌ترین و پرمایه‌ترین دفتر شعری بازمانده از عهد سامانیان و غزنویان و مهم‌ترین سند ارزش و عظمت زبان فارسی و روشن‌ترین گواه شکوه و رونق فرهنگ و تمدن ایرانی است. آن‌چه فردوسی در مورد قهرمانان اساطیری در شاهنامه به تصویر کشیده است، انعکاس آملی ملی ما ایرانیان و بازتاب زندگی تمام انسان‌ها در طول همه اعصار است. شاهنامه نه تنها یک اثر حماسی و ادبی بلکه آیینۀ تمام‌نمای حیات بشری و منبعی بسیار غنی از میراث مشترک ایرانیان است که در آن می‌توان استمرار هویت ایرانی را از دنیای اسطوره‌ها و حماسه‌ها تا واپسین فرمانروایان ساسانی آشکارا دید.

فردوسی شاعری جهانی است. آشنایی با تفکرات این حکیم گران‌مایه و زندگی‌بخش زبان فارسی برای هر ایرانی که به مرز و بوم

شکوفه باغبان
 کارشناس ارشد
 زبان و ادب فارسی
 و دبیر ادبیات
 دبیرستان‌های
 سمیرم

چکیده
 شاهنامه فردوسی، اثر گران‌سنگ استاد طوس، سند ملیت ما ایرانیان است. با وجود این‌که پژوهش‌های بسیاری در مورد این اثر انجام شده و پژوهشگران ایرانی و خارجی آن را از زوایا و جنبه‌های مختلف نقد و بررسی کرده‌اند اما سالیان‌دراز پویندگان و جویندگان در این دریای پهناور شناور خواهند بود و باز در ناسفته از آن بیرون خواهند کشید. یکی از مباحث قابل توجه در شاهنامه مقوله «جادو و جادوگری» است که در بسیاری از متون ادبی دیگر نیز با آن سروکار داریم. این پژوهش بر آن است که به بررسی این مبحث در شاهنامه بپردازد. پس ابتدا به بررسی واژه جادو و تاریخچه جادوگری می‌پردازیم و سپس، جادو و جادوگری در شاهنامه را با تقسیم امور جادویی بررسی می‌کنیم. براساس نتایج به‌دست آمده، فردوسی واژه «جادو» را به مفهوم بدذاتی و نیرنگ‌بازی به کار برده است و جادو به عنوان نیروی ماوراءطبیعی و تسخیرکننده طبیعت، اشیا و انسان‌ها در شاهنامه کمتر مورد نظر است.

کلیدواژه‌ها:

فردوسی، شاهنامه، جادو، جادوگری.

هر عاملی که باعث
امتیاز و برتری
شخصیت‌ها
یا موجودات
اسطوره‌ای و
حماسی می‌شود،
در شاهنامه هنر
دانسته شده است

این‌ها در مفهوم جامع لغوی درج است. در هر حال، سحر چیزی نیست که وجود آن را بتوان انکار کرد یا به خرافات نسبت داد؛ چه در گذشته و چه در امروز. (ملکیان اصفهانی، ۱۳۸۵: ۶)

قدما جادو را به معنای ساحر و سحر هر دو به کار می‌بردند اما مؤلف غیاث‌اللغات این کاربرد را نادرست می‌داند. (رامپوری، ۱۳۸۵، ذیل واژه جادو)

تاریخچه جادوگری

از زمان‌های بسیار دور، این احساس در بشر به وجود آمد که با موجودات شریر و ماوراءالطبیعه روبه‌روست و در این رویارویی، آیین‌های جادویی تنها سلاح او هستند. مردم سراسر جهان در طول تاریخ کم و بیش به جادوگری عقیده داشته‌اند. در شمال آسیا و اروپا مردم جادوگران خود را شمن (shaman) می‌نامیدند. در میان آریایی‌های ساکن هند و ایران نیز روحانیون دینی (مغ) مسئول دور کردن موجودات پلید و باطل کردن سحر و... بودند. این مورد در میان ساکنان دیگر بخش‌های جهان نیز دیده شده است. امروزه دیگر ثابت شده که جادوگری در میان تمامی ملت‌ها وجود داشته است.

در ایران علم نجوم و جادوگری امری عمومی بود و هیچ‌گونه اقدام مهمی بدون رجوع به وضع صور فلکی به عمل نمی‌آمد. هر واقعه زمینی به اعتقاد مردم نتیجه جنگ ستارگان سعد و نحس در آسمان بود و این درحقیقت همان نبرد بین اهورامزدا و اهریمن بود. (کریم‌نژاد، ۱۳۸۵)

جادوگری نزد کدانی‌ها، مصری‌ها، یونانیان و رومی‌ها نیز معمول بود. از آغاز مسیحیت، کلیسا برای جلوگیری از جادوگری به مبارزه برخاست و چه‌بسا کسان که به اتهام جادوگری به دست اولیای دین مسیح دچار زجر و شکنجه و قتل شدند. «در برخی از جوامع تقریباً هر کس چگونگی کاربرد برخی از فنون جادوگری را می‌دانند. در برخی جوامع دیگر تنها، جادوگران اگرشناسان جادوگری هستند که جادوگری می‌کنند. جادوگران را ممکن است جادوگر پزشک (medicin men)، شمن (shaman)، ساحر (sorcerer) یا دکتر جادوگر بنامند.» (سعیدیان، بی‌تا، ج ۴: ۱۳۷۲)

دکتر «ویلیام سارجنت» در مسافرت‌های مختلفی که به مناطق دورافتاده آفریقا داشته، شاهد اعمال پزشک جادوگرانی بوده است که بیماران را معالجه می‌کرده‌اند. به اعتقاد او اصطلاح «پزشک جادوگر» که از اختراعات اروپاییان است، غلط است؛ زیرا این افراد پزشکان بومی و محلی هستند که با احترام و عزت زیاد در شهر و منطقه خود مشغول به کارند. روش‌های درمانی آن‌ها سینه به سینه از پدر به فرزند منتقل می‌شود و بهتر است آنان را «درمانگر سنتی» بنامیم. این افراد زمانی خود به بیماری خطرناکی مبتلا شده‌اند و توسط همین درمانگران محلی معالجه شده و به دنبال آن به این کار علاقه‌مند شده‌اند. (سارجنت، ۱۳۷۸: ۳۴)

خویش علاقه دارد، ضروری است. در برخورد با داستان‌های شاهنامه فقط به ظاهر آن‌ها نمی‌توان بسنده کرد. زبان قصه‌های اساطیری آکنده از رمز و نماد است و بی‌توجهی به معانی رمزی اساطیر، آن‌ها را تا حد قصه‌های معمولی تنزل می‌دهد. به قول مولانا:

ای برادر قصه چون پیمانه است / معنی اندر وی به سان دانه است
دانه معنی بگیرد مرد عقل / ننگرد پیمانه را گر گشت نقل
(مثنوی، ۱۳۷۲: ۲۲۴، بیت ۳۶۲۴ و ۳۶۲۳)

با وجود پژوهش‌های بی‌شماری که در زمینه شاهنامه انجام گرفته است، هنوز هم زوایای تاریک و مبهمی در جای جای این اثر ارزشمند به چشم می‌خورد و این از ویژگی‌های منحصربه‌فرد کتاب است که گذشت زمان رنگ کهنگی به آن نمی‌دهد. یکی از موضوعات اصلی شاهنامه مقوله جادو و جادوگری است. با توجه به بسامد زیاد واژه جادو و مشتقات آن در شاهنامه و نیز با عنایت به این که جادو و جادوگری از دیرباز در ادبیات و فرهنگ ایران زمین مانند سایر ملل وجود داشته و شاهنامه نیز، که بزرگ‌ترین اثر حماسی ایران است، از این قاعده مستثنی نیست، برآنیم که این مبحث را در شاهنامه مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم.

تعریف جادو

در دائره‌المعارف فارسی در تعریف «جادو» آمده است: «جادو یا سحر، فن تسخیر قوای طبیعی و فوق طبیعی به وسیله افسون و اعمال مخصوص دیگر با تشریفات خاص است. جادو از لحاظ غایت به غایت علم نزدیک است و مهار کردن قوای طبیعی و تغییر دادن آن‌ها موافق دلخواه است.» (مصاحب، بی‌تا، ذیل واژه جادو)

در مفردات راغب «جادو» به سه معنی به کار رفته است:

۱. خدعه و خیالات بدون حقیقت و واقعیت، همانند: شعبده و تردستی
۲. جلب شیطان‌ها از راه‌های خاص و کمک گرفتن از آن‌ها
۳. تغییر ماهیت و شکل اشخاص و موجودات با وسایلی خاص؛ مثلاً انسان را به وسیله آن به صورت حیوانی درآوردن ولی این نوع خیال و پنداری بیش نیست و واقعیت ندارد.

(راغب به نقل از خسروی، ۱۳۸۳: ۴۷)

معادل عربی جادو «سحر» است و سحر در لغات عبارت است از «هر چیزی که مأخذ آن لطیف و دقیق باشد». چیزهای غریب را که خلاف عادت طبع است، جادویی و سحر گویند و سحر حلال، کنایه از کلام فصیح و موزون است که به منزله سحر رسیده باشد. (دهخدا، ۱۳۳۹، ذیل واژه سحر)

سحر در اصل به معنی هر کار و هر چیزی است که مأخذ آن مخفی و پنهان باشد ولی در زبان روزمره به کارهای خارق‌العاده‌ای می‌گویند که با استفاده از وسایل مختلف انجام می‌شود. گاهی صرفاً جنبه نیرنگ و خدعه و چشم‌بندی و تردستی دارد. گاهی از عوامل تلقینی در آن استفاده می‌شود و گاهی از خواص ناشناخته فیزیکی و شیمیایی بعضی از اجسام و مواد و گاه از طریق کمک گرفتن از شیاطین و ارواح و فرشتگان و حیوانات و گیاهان و جمادات و همه

در بررسی جادو و جادوگری به این نتیجه می‌رسیم که بین جادو و علم و دین ارتباط وجود دارد

در برخی جوامع کسانی که به جادوگری منسوب شده‌اند، ممکن است هیچ کار جادویی انجام نداده باشند و تنها علت جادوگر دانستن آن‌ها زشتی و بی‌اندami‌شان باشد و همین ویژگی‌هاست که باعث امتیاز یا اعتبار جادوگران در بعضی قبایل می‌شود. «در میان سرخ‌پوستان، بسیار کسان جادوگر نامیده می‌شوند؛ بی‌آن که خود دعوی خبرگی در هنر جادوگری داشته باشند بلکه فقط بدین جهت جادوگر نام گرفته‌اند هک زشت و بی‌اندام‌اند. در نزد این سرخ‌پوستان، همه کسانی که مردم در آنان به چشم جادوگر می‌نگرند، عموماً ظاهری مفلوک و کریه دارند.»

(الیاده، ۱۳۷۶: ۳۷)

در بررسی جادو و جادوگری به این نتیجه می‌رسیم که بین جادو و علم و دین ارتباط وجود دارد. از یکسو جادو را می‌توان شکل تکامل نیافته علم دانست؛ به این صورت که انسان بدوی آرزوها و خواسته‌های خود را در قالب اعمال جادویی نمودار می‌کند. مثلاً در زمان خشک‌سالی با پاشیدن آب بر زمین و جادوی تقلید می‌خواهد زمین و خدایان را وادار به بارش کند و این خود زمینه‌ساز پیشرفت‌های علمی در جهات گوناگون است که از جمله آن‌ها کشف باران مصنوعی به شیوه امروز را می‌توان نام برد. کیمیاگری نیز در ابتدا نوعی جادوگری بوده است و کیمیاگران، جادو می‌دانسته‌اند و اوراد جادویی می‌خوانده‌اند اما این علم امروزه در شکل پیشرفته خود همان علم شیمی است. طالع‌بینی نیز همان نجوم است. «فریزر» جادوگری را خواهر نامشروع علم می‌داند و می‌گوید: «وقتی به یاد می‌آوریم که جادو در مسیری دیگر راه را برای علم باز کرده است، مجبوریم بپذیریم که اگر هنر سیاه‌تباه کاری زیادی صورت داده منشأ خیر بسیاری نیز بوده است، که اگر فرزند خطاست، با این حال مادر حقیقت نیز به‌شمار می‌رود.» (فریزر، ۱۳۸۲: ۱۱۴)

جادو و جادوگری در شاهنامه

واژه جادو و مشتقات آن، مانند جادویی، جادوان، جادوستان، جادوپرست و جادونژاد تقریباً ۱۴۸ بار در شاهنامه به کار رفته‌اند. بیشتر کاربردهای «جادو» در شاهنامه به معنای فریب و اروند و نیرنگ است. به نظر می‌رسد که حماسه‌سرای بزرگ ایران هرگاه خواسته پلیدی ذات کسی را نشان دهد، از واژه «جادو» استفاده کرده است. با توجه به این که اعمال جادوگران نوعی مردم‌فریبی است، چنین کاربردی از جادو چندان دور از ذهن نیست. مصداق این مفهوم «جادو» رادر داستان سیاوش می‌بینیم؛ سودابه از زن جادویی می‌خواهد که با خوردن دارویی بچه‌هایی را که در شکم دارد بیفکند و چنین وانمود کند که بچه‌ها متعلق به کاووس‌اند و بر اثر آزار سیاوش مرده‌اند. کاری که این زن انجام می‌دهد، از عهده هر انسان پلیدی ساخته است و نیروی ماوراءطبیعی به حساب نمی‌آید. کار این زن نیرنگ و فریبی پیش نیست. در دو مورد «جادو» کاملاً متفاوت با موارد دیگر به کار رفته

است. یک‌بار به عنوان صفتی برای کمان بهرام آمده است: بخاریدگوش آهواندر زمان/ به تیراندر آورد جادو کمان (ص ۹۲۹، ب ۱۹۲) عبارت (جادو کمان) ترکیب وصفی مقلوب است و به این علت کمان بهرام جادویی دانسته می‌شود که به وسیله آن گوش‌های آهوی نر را می‌برد و در ظاهر او را ماده می‌کند و با پرتاب تیر بر سر آهوی ماده و قرار گرفت تیرها بر سر آهوی گویی دو شاخ بر سر آهوی می‌روید. بار دیگر «جادو» به صورت صفت جانشین موصوف و از جهت دیگر کنایه از موصوف به کار رفته است. در داستان رودابه، خدمتکاران رودابه در توصیف او برای فرستاده زال می‌گویند:

دو جادوش پر خواب و پر آب روی

پر از لاله رخسار و پرمشک بوی (ص ۶۸، ب ۴۴۴) در موارد دیگر، جادو یا معنای نیرنگ دارد یا صفت شخصیت‌هایی است که اعمال خارق‌العاده و جادویی انجام داده‌اند که در این موارد نیز جادو نیرنگی بیش نیست؛ چرا که کار جادوگران همواره خدعه و نیرنگ بوده است. واژه‌های «جادونژاد و جادوپرست» از جمله مشتقات «جادو» هستند که در شاهنامه زیاد به کار رفته است. با توجه به کاربردهای این واژه‌ها که بیشتر به‌عنوان صفت شخصیت‌های داستانی به کار رفته‌اند می‌توان جادوگران شاهنامه را شناخت؛ هر چند که گاهی این انتساب‌ها درست نیست و تنها مخالفان و دشمنان یکدیگر را جادوگر و جادو می‌دانند.

ارجاسپ، افراسیاب، کیخسرو، بازور، بیدرفش و نام‌خواست، فریدون، زرتشت، شاه مازندران، ضحاک و زال از جمله کسانی هستند که به جادو منسوب شده‌اند. کسانی مانند، رستم، فریدون، اسفندیار، کیخسرو و رهام جادوکش و جادوشکن دانسته شده‌اند. می‌بینیم که فریدون و کیخسرو هم جادوکش هستند و هم جادوگر.

جادوگر دانستن فریدون به این دلیل است که براساس نسخه زول‌مول برای آزمایش پسرانش به اژدها تبدیل می‌شود و بر سر راه آنان قرار می‌گیرد. جادوکش بودن او به این دلیل است که ضحاک را که به‌وجود آورنده جادوست، نابود می‌کند.

کیخسرو نیز با نام‌های که می‌نویسد و به طرف دژ بهمن - که جایگاه دیوان و جادوان است - می‌فرستد، این دژ را ویران می‌کند. علاوه بر این، در پایان عمرش به گونه‌ای جادویی ناپدید می‌شود. هم‌چنین در نبرد با بهرام در غاری گرفتار می‌شود که راه گریز ندارد اما به گونه‌ای جادویی و براساس شاهنامه به کمک سروش از غار نجات می‌یابد. پس کیخسرو و فریدون هم جادوگر و هم جادوشکن هستند؛ زیرا کارهای جادویی آن‌ها از نوع جادوی مثبت است که به کسی آسیب نمی‌رساند. در اسلام جادوگری حرام است اما اگر برای باطل کردن جادویی دیگر (جادوی مضر) از آن استفاده شود، اشکالی ندارد. (مکارم شیرازی، ۱۳۶۶، ج ۱۳: ۲۴۰). بر این اساس، جادوگری‌های فریدون و کیخسرو را می‌توان از این نوع جادوها دانست.

با توجه به این که فردوسی جادو را در همه جا به یک معنای کار نبرده است، نسبت دادن جادو به برخی از شخصیت‌های مذکور، نمی‌تواند به معنای نیروی ماوراءطبیعی باشد؛ چرا که از برخی از آن‌ها هیچ

عمل جادویی دیده نشده است. مثلاً مخالفان زرتشت او را جادوگر دانسته‌اند. از بیدرفش و نام خواست نیز، با این که بسیار با عنوان جادو یاد شده است، هیچ عمل جادویی دیده نمی‌شود؛ مگر این که خنجر زهرآلوده شده آن‌ها را که در جنگ‌ها استفاده می‌کرده‌اند، ابزار جادویی آن‌ها بدانیم و به این دلیل آن‌ها را جادوگر تلقی کنیم.

از دیگر مشتقات «جادو» در شاهنامه واژه «جادوستان» است که در اکثر موارد مجازاً هندوستان است. اولین کاربرد «جادوستان» در داستان ضحاک است؛ وقتی فریدون برای نبرد با ضحاک وارد کاخ او می‌شود و طلسم او را نابود می‌کند و شهرناز و ارنواز او را می‌شناسند، فریدون در مورد ضحاک از آنان می‌پرسد:

بگفتند کوسوی هندوستان / بشدت تا کند بند جادوستان (ص ۲۷، ب ۳۳۸)
وقتی گشتاسپ از لهراسپ، پدرش، تقاضا می‌کند که حکومت منطقهای را به او بدهد، لهراسپ قبول نمی‌کند. گشتاسپ با خشم از درگاه او می‌رود و همراه با سپاهسانی که در اختیار دارد، عازم هندوستان می‌شود. پدر از ماجرا آگاه می‌شود و از زریر، پسر دیگرش، می‌خواهد که همراه با سپاهی به سوی هندوستان برود. برو تیز بر سوی هندوستان / امبادا بر و بوم جادوستان (ص ۶۲۳، ب ۶۴)
با توجه به ابیات پیش در این که منظور از جادوستان در شاهنامه هندوستان است، شکی باقی نمی‌ماند اما براساس عقاید ایرانیان باستان، دنیا در اهریمنان و جادوان پر کرده‌اند. پس علاوه بر هندوستان، مناطق دیگری را می‌توان جادوستان دانست که از جمله آن‌ها مازندران است.

در شاهنامه بارها از جنگ‌های مازندران، به‌ویژه نبردهای رستم با دیوان و جادوان مازندران، سخن به میان آمده است. دیو سفید، بزرگ‌ترین جادوگر شاهنامه، و سایر دیوان ساکن مازندران اند. شاه مازندران نیز- چنان که خواهیم خواند- جادوگری است که برای رها شدن از دست رستم خود را به سنگ تبدیل می‌کند و بار دیگر به‌صورت پاره‌ای ابر درمی‌آید. اما آیا منظور از مازندران، مازندران کنونی در ایران است؟

مؤلف کتاب «پژوهشی در شاهنامه» می‌نویسد: «مازندران به روزگار پسین به دو منطقه از آسیا اطلاق شده است: یکی در مغرب در حدود شام و یمن تا مصر، و دیگری در مشرق در حدود شمال هندوستان و کشمیر و فلات پامیر و بدخشان، و مراد از مازندران که مکرر در شاهنامه آمده است، گاه منطقه نخستین و گاه منطقه دوم است.» (کریمان، ۱۳۷۵: ۳۱)

او معتقد است که مازندرانی که اکنون در شمال ایران وجود دارد، در شاهنامه هیچ‌گاه به این نام خوانده نشده و در گذشته از آن با عنوان «بیشته تمیشه و بیشته نارون و طبرستان» یاد می‌شده است. (همان، ۱۳۷۵: ۱۶۲)

نکته دیگر این است که جادو و جادوگری در قسمت اساطیری و پهلوانی شاهنامه بیش از بخش تاریخی آن به کار رفته است. بخش اساطیری و پهلوانی شاهنامه شامل داستان ضحاک و حوادث جادویی روزگار او و ماجراهای فریدون و پسرانش و نیز

ماجراهای رستم و زال و سیمرغ است. در بخش تاریخی نیز با ماجراهای جادویی مواجه می‌شویم اما بیشتر کاربردهای واژه جادو در این قسمت به معنای نیرنگ و اروند است.

اولین کاربرد واژه «جادو» در شاهنامه به داستان طهمورث پسر هوشنگ مربوط می‌شود. طهمورث به کمک وزیرش، شهرسپ که مردی با ایمان بود، چنان از بدی‌ها پاک شد که به فرّه ایزدی دست یافت و به واسطه فرّه ایزدی حتی توانست اهریمن را به افسون بندد؛ به همین سبب هم به «طهمورث دیوبند» معروف شد. دیوان وقتی کردار نیک شاه و مخالفت‌های او را با اعمال خود دیدند، دور هم جمع شدند، تا قر و تاج او را بگیرند.

چو طهمورث آگه شد از کارشان / برآشفت و بشکست بازارشان
به قر جهاندار بستش میان / به گردن برآورد گرز گران
همه نزه دیوان و افسونگران / برفتند جادو سپاهی گران
دمنده سیه دیوشان پیش رو / همی باسماں برکشیدند غو
جهاندار طهمورث بآفرین / بیامد کمر بسته جنگ و کین
(ص ۱۱، ب ۳۱-۳۵)

سپاهی که در مقابل طهمورث قرار می‌گیرد، متشکل از دیوان و افسونگران و جادوگران است. پس دیوان نیز دسته‌ای از جادوگران‌اند. به عبارت بهتر، از همین ابیات مشخص می‌شود که بین دیوان و جادوان ارتباطی وجود دارد و دیوان می‌توانند جادو کنند.

جادو همواره به عنوان نیرویی مضر مورد نظر بوده است اما در شاهنامه نمونه‌هایی از جادوی مفید و مثبت را می‌توان یافت. اولین کاربرد جادوی منفی و بارزترین آن در داستان ضحاک دیده می‌شود. با ظهور ضحاک:

هنر خوار شد جادویی ارجمند / نهان راستی، آشکارا گزند
شده بر بدی دست دیوان دراز / به نیکی نرفتی سخن جز به راز
دو پاکیزه از خانه جمشید / برون آوردند لرزان چو بید
که جمشید را هر د دختر بدند / سر بانوان را چو افسر بدند
ز پوشیده رویان یکی شهرناز / دگر پاک‌دامن به نام ارنواز
به ایوان ضحاک بردندشان / بر آن اژدهافش سپردندشان
بپروردشان از ره جادویی / بیاموختشان کژی و بدخویی
ندانست جز کژی آموختن / جز از کشتن و غارت و سوختن
(ص ۱۷، ب ۴-۱۱)

با ظهور ضحاک، هنرها خوار و جادویی ارجمند می‌شود. هنر در شاهنامه دارای مفهومی عام و گسترده است. هر عاملی که باعث امتیاز و برتری شخصیت‌ها یا موجودات اسطوره‌ای و حماسی می‌شود، در شاهنامه هنر دانسته شده است. هنر می‌تواند در درجه اول، دانش باشد. خرد، شجاعت، قرّه، عدل، راستی و صداقت، در کنار موسیقی، تیراندازی، جنگاوری و... از مفاهیم و مصداق‌های هنر در شاهنامه به‌شمار می‌روند. این هنر می‌تواند در وجود پهلوانان، زنان، شاهان، حتی حیوانات باشد.

ادامه در وبلاگ نشر به